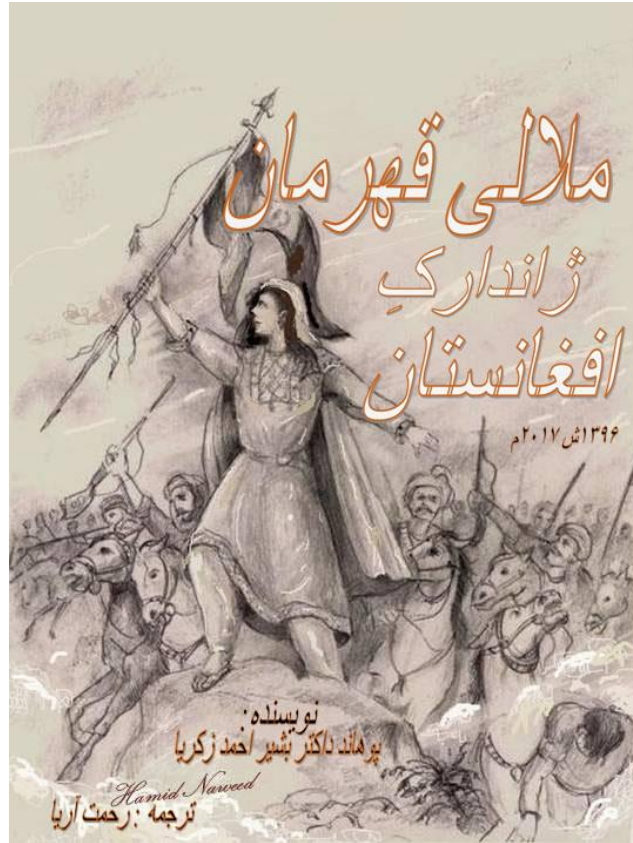




۲۰۱۸/۰۵/۰۴

داکتر بشیر احمد زکریا



ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان

ناول تاریخی

نویسنده: پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا
سپتمبر ۲۰۱۷

فصل چهارم - بخش هفتم - بخش هشتم

قسمت چهارم بخش هفتم

بحر از تلاطم و خروش خود بطرف آرامی میرفت و باد های موسمی اوقیانوس هند دیگر آن خشم جنون آمیز معمولش را نداشت. کشتی کپری ما دوباره مواد سوخت گرفت، تدارکات لازمه خود را گرفت، پاک شد، خوب شستشو شد، و چنان صفا شد توگویی که لباس دراز سفید به تن کرده باشد، بعد آهسته آهسته چون خرام عروس با ناز بطرف تخت لاجوردین بحر در زیری جلای طلایی و شعاع نقره نین آفتاب به حرکت افتاد. آفتاب با گرمای نوازش گر خود، ملایم و با پرتو نورش که در میان ابر های پراکنده رخنه میکرد مسرت بخش بود. از پدرم آموخته بودم که چگونه از سفر دریایی و نسیم نمناک نمکین و بوی ملایم گیاه های بحری لذت ببرم. وی برایم این شعر را میخواند:

«انسانها نیازمند دامن طبیعت اند

فروغ نیلگونی آسمان را

ژرفای لاجوردین بحر را

هزاران سایه درختان جنگل سبز را.

زنان ساحره قصه های شانرا نجوا می کنند

قصه هزاران سال گذشته زمین ما را

سرگذشت میلیون ها انسان او را

درست همچو رویا های اعصار قدیم ما»

ب.ا. ذ. «مؤلف»

در همه آن کتابهای که خوانده بودم آنقدر چیزی در باره شکوه و عظمت خلقت نیاموخته بودم که در ژرف اندیشی و تعمق نگری «سکوت گویای» سفر های دریایی آموختم.

کشتی کپری، ما را از طریق رنگون به سنگاپور رساند. این یکی از بنادر خیلی پر ازدهامی بود و ما ناگزیر شدیم تا دو روز را در این جزیره زیبا سپری کنیم. یاور شهزاده ایوب خان، دگروال وایت ظاهراً برای این سفر عالی از هر لحاظ آمادگی داشت و ترتیبات لازم را در نظر داشت. دگروال گفت که این جزیره طی قرن چهاردهم بوسیله یک شهزاده بنام «سنگاپوره» (شهر شیر) متعاقب یک سفر شکاری شان، مسمی شد. در سانسکریت «سیمها» به معنی (شیر) و «پوره» به معنی (شهر) است. این شهر جزیره یی باستانی در رأس شبهه جزیره ملایو^۱ موقعیت دارد که تا ۲۹ جنوری سال ۱۸۱۹م به وسیله پنج پادشاه اداره می شد، زمانیکه سر تامس رافلس^۲ گورنر سُمتر^۳ اهمیت تجارتي این جزیره را دید، سربازان خود را رسماً در این جزیره پیاده ساخت، همچنان قبل از این آلمانها نیز در این جزیره پیشرفت های نموده بودند. شهرک اروپایی محل اقامت تاجران اروپایی، اروپایی - آسیایی، و آسیایی های ثروتمند بود، حال آنکه چینیایی ها در امتداد دریای سنگاپور در شهرک چینیایی و مسلمانان، مردم بومی ملایو و مهاجرین عرب در کمپونگ گلام^۴ زندگی میکردند. موقعیت ستراتیژیک این شهر، باعث شد تا شهر به مقناطیس جذاب ایدیال تجارتي مبدل شود. بندر پر از کشتی های تجارتي اروپایی، چند کشتی جنگی، صدها کشتی خرده تاجران چینیایی، کشتی های بادبان دار عربی و کشتی های خورد دو بادبانۀ بوقسی^۵ «اندونیزیا-م» بود. یک همهمه و سر و صدای خموش نه شدنی تجارت، و ساختمان خانه های جدید در امتداد کنار های ساحلی بر پا بود که هر جا طنین افکن بود. با دیدن این صحنه هر کس به آسانی میتواندست آینده شاداب و بزرگی را برای این جزیره باتلاقی با داشتن نفوس نا متجانس و نا هم تبار با مدارا ولی شکیبایی و همدلی استثنایی پیش بینی کند.

^۱ - Malay Peninsula

^۲ - Sir Thomas Raffles

^۳ - Sumatra

^۴ - Kampong Glam

^۵ - Buginese

بروز سوم بازدید از سنگاپور سوار کشتی اس.اس. دلهی^۶ شدیم. این یکی از کشتی های مدرن مسافری بود که برای ۱۶۳ مسافر به درجه اول و برای ۸۰ تن مسافر به درجه دوم جا داشت. حینیکه کابین های ما بر ایما نشان داده میشد، شهزاده ایوب خان با یکی از دوستان اسبق خود «ملقب به القاب شاهی -م» دوک کنات^۷ در عرشه کشتی روبرو شد. هر دو همدیگر را با شور و صدای خوشی سلام دادند. اکنون هر دو مطمئن بودند طی این سفر طولانی با هم وقت خوش خواهند داشت. شهزاده، دگروال وایت، من و سرداران افغان در عرشه فوقانی کشتی در کابین های درجه لوکس، سائر همراهان شهزاده در عرشه تحتانی در کابین های درجه دوم جابجا شدند. طی سه هفته سفر ما از صحنه های دل انگیز آفتاب برآمد، چای صبحانه وقتی «چونای هندی - چای مختصر» را می گرفتیم و بعد صبحانه عادی آورده میشد، نان چاشت سبک ولی خیلی عالی، چای عصریه و کله باب بروی عرشه و نان نهایت لذیذ شامگاهان در سالون نانخوری بی نهایت زیبا را مستخدمین و سر آشپز تهیه میکرد.

در طول سفر ما هوای ملایم هم با ما با نسیم بهاری شرقی خود وفا کرد، آبهای بحر آرام بودند و اکثر اوقات صحنه های بسیار زیبای دولفین ها را می دیدیم که تا جا های دور ما را همراهی میکردند و گاه گاهی خیل های ماهیان رنگه پرنده را می دیدیم. عصر ها وقت خویشرا روی مسائل ادبیات، سیاست، فلسفه و انواع مختلف موضوعات سپری میکردیم و با نظریات همدیگر آشنا می شدیم. قبل از اینکه در باره صحبت های ما گپ بزنم، میخواهم همسفر سلطنتی ما دوک را برایتان معرفی کنم. دگروال وایت گفت که دوک فرزند سوم ملکه ویکتوریا است که نام اصلی اش بعد از تولد در سال ۱۸۵۰م شهزاده آرتور^۸ بود. طی دوران خدمتش منحیت افسر نظامی دوک سلطنتی را ایجاد کرد و دوک کنان و ستراتیرن^۹، همچنان اپرل آف ایسکس^{۱۰} شد. بلندی قدش شش فتن بود؛ شهزاده زیبا چهره و خوش اندام بروتهای طلایی مجعد و چشمان آبی داشت. خانمش که در این سفر با وی همراه نبود شاهدخت لوویس مارگریت^{۱۱} از پروسیا بود. شهزاده آرتور به ۱۲ مدال (برتیش آردر آف نایتهود^{۱۲}) و لقب فیلد مارشال و ۲۹ مدال خارجی نایل شده بود.

یکروز بعد از ظهر حین چای عصریه جرئت کرده خواستم از دوک سوآلی را بپرسم که در ذهن من و پدرم از سالیان متمادی بدین سو مانده بود. «حضرت همایونی، بعد از خدمت پر درخشش و طولانی تان برای امپراتوری برتانیه، لطفاً اجازه بفرمائید تا سوآلی را مطرح سازم: به نظر جناب شما، کدام عوامل بود که امپراتوری برتانیه را آنقدر متقدر ساخت که به چنان یک امپراتوری مبدل شود که آفتاب در دامنه آن هرگز نمی نشیند؟» شهزاده با مهربانی همیشگی خود صدایش را صاف نموده و با لهجه آکسفوردی و صدای بم خود به شرح آغاز نمود. این صحبت برای چندین ساعت دوام یافت، من خموشانه یادداشت می گرفتم و شامگاهان آنرا بازنگری میکردم. «داکتر سکاوت فیتز جردل عزیز، مسرت خواهم داشت اگر بتوانم طی سعی خود جوابی به سوآل علمی شما داشته باشم. افتخاری که نصیبم شده همانا سفر های نسبتاً زیادم به اطراف جهان بوده است. در جنوری سال ۱۸۷۰م با رئیس جمهور شما یولیسیس س. گرانت^{۱۳} در واشنگتن پی. سی. بعد از سفرم به کانادا و ملاقات با رهبران شش

^۶ - S.S. Delhi

^۷ - Duke of Connaught

^۸ - Prince Arthur

^۹ - Strathearn

^{۱۰} - Earl of Essex

^{۱۱} - Princess Louise Margaret of Prussia

^{۱۲} - British Orders of Knighthood

^{۱۳} - Ulysses S. Grant : یولیسیس سایمن گرنت : هجدهمین رئیس جمهور امریکا و قهرمان جنگ داخلی آنکشور - م

ملت ایراکوی اونتاریو^{۱۴} ملاقات نمایم. بنابر این میتوانم بگویم که همانگونه که نظر اجمالی به جهان نوین شما انداخته ام و آنرا دیده ام همچنان به جنوب آفریقا، مصر، هندوستان، آیرلند و اکثریت نقاط اروپا هم مختصراً رفته ام. درست مثل سؤال شما آقای داکتر من هم در مورد موفقیت امپراتوری ما متعجبم و هم غرق در فکر. به نظر من مسائل سیاسی - اجتماعی معلول تنها یک علت نیستند بلکه اکثریت شان نتیجه و معلول علت‌های بیشمار اند و این یک پدیده ای چندین فکتوریست. چطور چهار میلیون نفر یک جزیره در سال ۱۶۰۰م به چهل میلیون در ۱۹۰۰م تبدیل میشوند، این جزیره نهمین جزیره بزرگ جهان است که میتواند بیست و پنج فیصد سطح زمین را طی یک قرن تحت سیطره خود درآورد، و آنرا بتواند برای یک قرن دیگر حفظ کند؟ به نظر من فکتور اول باید مردم باشند که از نورمن‌ها، سکسونها، وایکنگ‌ها، سلطیک‌ها و سائر اقوام جرمانیک ترکیب یافته و سه مشخصه بارز داشتند: کنجکاو، انحصارگری و انرژی زیاد. دوماً، جزایر برتانوی در چنان موقعیت جغرافیوی قرار داشتند که بنام دروازه‌های اروپا، آمریکا، آفریقا و آسیا و هم مرکز مقتناطیسی تجارت با داشتن راه‌های بحری یاد می‌شدند. همین امر خود باعث شد که نه تنها چندین نوع کشتی بزرگ تجارتي را بسازند بلکه بخاطر تحفظ جان و سرزمین خود کشتی‌های جنگی دفاعی را نیز ساختند.

سوماً در قرن سیزدهم بود که در انگلستان شالوده و سنگ بنای مؤسسات دیموکراتیک بوسیله مگناکارتا اساس گذاری شد. شاید مجسمه آزادی در آمریکا بدون مگناکارتا، هیبیس کورپس^{۱۵} کمتر معنی میداشت. این دیموکراسی بود که به تکامل تدریجی و مستحکم مفهوم دولت ملی با آزادی‌های نسبی مدنی، هماهنگی، عدالت اجتماعی و پیامد صلح دیموکراسی عالی اجازه داد.

در سال ۱۲۱۵م پادشاه ناستوده «جان» بخاطر جنگهای خود مالیات مازاد و بلند را وضع کرد، دست به اعدام مردم زد و زمینه ساز اغتشاش بارونهای^{۱۶} (اشراف) خود را بر علیه خود مهیا کرد. پادشاه بعد از تسخیر لندن به دست اغتشاشیون مجبور میگردد چیزی را امضاء کند که بعد بنام مگناکارتا (منشور بزرگ) مسمی میگردد. از ۶۳ ماده مگناکارتا، سه ماده مهم آن تا امروز باقیمانده اند: آزادی‌ها و حقوق کلیسای انگلیس که آزادی و رسوم لندن و سائر شهرها را تصدیق می‌کند و سرانجام، چیزی مهمی دیگر همانا بند مهم این منشور است که اولین و بزرگترین محدودیت را بالای صلاحیت سلطان و قدرت پادشاه با این جمله وضع می‌کند، «هیچ انسان آزاد منظور صرفاً اشراف فئودال است؛ نباید دستگیر، زندانی و یا از دارایی اش محروم و یا محکوم، تبعید و یا بهر صورتی بی‌خانمان شود، و نه بر علیه او اعمال زور صورت گیرد و یا کسی دیگری برضدش فرستاده شود تا در حقیقت چنین کند، مگر به اثر قضاوت قانون مماثل او و یا بوسیله حکم قانون این سرزمین.» در این بخش، مگناکارتا در لاتین هیبیس کورپس «بند قانون» آمده است.

شهرزاده آرتور، دوک، در ادامه صحبت‌شان گفتند:

«شک نیست که هر ملت یکتعداد مشخصات منحصر بفرد خود را دارد. مشخصات درون‌نگری ملی مردم برتانیه از چکیده افکار دانشمندان شان مانند بیکن، هوبس، هیوم، آدم سمیت، جان ستوارت میل و غیره نشئت میکند و مال اندیشی و برون‌نگری آنها مهمتر از همه از نفوذ و اثرات رهبران، سیاستمداران مرد و زن شان مانند سلطان هنری هشتم، ملکه الیزابت اول، گلدستون، دیزرائیلی و غیره و غیره منشاء می‌گیرد. فکتور چهار به نظرم، تأثیر انقلاب صنعتی بود که ضرورت به منابع مواد خام را از کشور های خارجی ایجاد کرد و همین عامل موجب شد تا نیروی بحری ما به حرکت در آید و طی قرون هفده و هجده میلادی دست به استعمار و استفاده از نیروی بشری برده‌گان بزند. عصر خرد قرن نهم، نخست امپراتوری ما را از مصیبت و آفت برده‌گی و دوم از قدرت روحانیت معتصب و تنگ نظر آزاد ساخت. آزادی سیاحت، آزادی تجارت، آزادی دین و مؤسسات دیموکرات شمع ترقی و پیشرفت علمی و تکنالوژیکی جوامع را افروخته تر ساخت. کیفیت نوآوری و ابداعات و مالکیت انرژی که تا کنون در جامعه ما فعال است، به طور امید انگیز رهنمون کار آفرینی، تملک مایملک بیشتر و انباشتن ثروت و قدرت بیشتر میگردد. اگر بطور مقایسوی بنگریم کلونیا لیزم روسیه، جاپان و امپراتوری عثمانی در تناسب با کلونیا لیزم ما مسلماً و بطور آشکار بی‌رحم تر و ظالمانه تر

^{۱۴} Nations of Iroquois of Ontario: نام اتحادیه ای از سرخپوستان که سابقاً در شرق کانادا و ایالات متحده زیست

می‌کردند. - م

^{۱۵} - Magna Carta, Habeas Corpus

^{۱۶} - Barons

بوده اند. من مثل نایب السلطنه هندوستان لارد کرزن نمی خواهم ادعا کنم که امپراتوری برتانیه تحت مشیت الهی وسیله برای چنان خوبی و سعادت بوده است که جهان تا کنون دیده است، و نه اینکه جنرال سموتس از افریقای جنوبی ادعا دارد که «سیستم "ما" چنان سیستم مدبرانه آزادی سازماندهی شده بشریت است که مثالش تا کنون در تاریخ بشریت دیده نه شده است.» من می پذیرم که امپراتوری ما چندان بشردوستانه و دگر دوستانه نبوده است. به باور من سرانجام با گذشت زمان سلسله تمام امپراتوریاها از هم گسسته خواهد شد. شک نیست که کلونیالیزم برتانوی بطور خاص کلونیالیزم تعالی بخش و تمدن ساز نبوده است. اگر تمام تاریخ امپراتوری برتانیه فاسد و آلوده بوده است حداقل یک بخش آن نسبتاً حکومت نا فاسد و نا آلوده بوده است. در ظاهر امر از قراین بر می آید که یکی از مظاهر عمده امپراتوری ما آن است که این امپراتوری آسایش و رفاه جهانی را بهتر ساخته است، و در تناسب به گذشت، خوبی آن بیشتر بوده است! من با شهزاده ایوب طی اقامتم در هندوستان خیلی ها صحبت کرده ام، و دلیل مؤجه بخاطر دفاع از کشورش در برابر تجاوز غیر قانونی ما داشت، و من منحیت یک فیلد مارشال برتانوی بخاطر فتح و ظفری که وی در میوند در برابر لشکر ما بدست آورد برایش احترام نهایت عمیق دارم. روی همین دلیل است که حکومت برتانیه و مردم ما به او به مثابه یک دشمن مهیب آور و خطرناک ولی در عین حال منحیت یک دوست ارزشمند و محترم می نگریم. امیدوارم با گزافه گویی منفردانه خود در رابطه با محاسن برخاسته از حکمروایی امپراتوری ما خیلی خسته تان نه ساخته باشم. از اینکه کما کان ناوقت شده میروم، من باید به حضرت همایونی ایوب و همه شما آقایان شام بی نهایت خوش و آرام آرزو کنم.»

ما همه خود را جمع و جور کردیم و بدنبال شهزاده افغان بطرف کابین شاهانه او روان شدیم. صحبت زیاد و جالبی از این سو و آنسو بین ما در مجلس تبادل شد ولی هیچکدام آن آشکارا روشنگرانه نبود که صحبت دوک در دفاع از امپراتوری برتانیه بود.

بعد از سفر چهارده روزه نهایت گوارا و دلپسند و داشتن همراهان نهایت خوب خود را نسبت به هر وقت دیگر بیشتر خوشتر و با درایت تر احساس میکردم، کشتی ما در بندر هانگ کانگ که در دلتای دریای پیرل^{۱۷} «مروارید» موقعیت داشت لنگر انداخت. گورنر برتانوی با آتش بیست و یک توپ و سلامی دسته موسیقی سکاتلندی ما را استقبال کرد. شک نیست که چنین یک استقبالی برای حضرت همایونی شهزاده آرتور، دوک کنات، و حضرت همایونی شهزاده ایوب خان گرفته شده بود و در واقع به قول معروف با یک سنگ دو پرده را شکار کرد. برای ما در اقامتگاه گورنر که از دوک آنقدر فاصله نداشت جا داده شد.

طی اقامت سه روزه ما در هانگ کانگ متوجه شدیم که جزیره هانگ کانگ بعد از جنگ اول تریاک و شکست خانواده سلطنتی کینگ^{۱۸} در سال ۱۸۴۲م به امپراتوری برتانیه واگذار و تسلیم داده شده است. تاریخ این جزیره ۱۱۰۰ کیلومتری که حال اشغال شده است، حتی قبل از خانواده سلطنتی کینگ متجاوز از یکهزار سال است. راهنما های ما مواریت رنگین شهر را بما نشان داد، داستانهای اقوام نیرومند، مأمن دزدان دریایی غارتگر را حکایه کردند، و ویلا های زیبا بر فراز تپه ها را که بدست اروپائیان و تاجران چینیایی ساخته شده بودند دیدیم. ویلا لارد قنوری^{۱۹} که یکی از مهاجرین بی نهایت ثروتمند عراقی بود نمای خیلی عالی داشت و از آنجا منظر فراخ بندر هانگ کانگ را با هزاران هزار قایق چینیایی و کشتی های «جنک^{۲۰}» و هم کشتی های سریع السیر اروپایی میتوان دید که مثل قطار هزاران مورچه و قانغوزک به روی آبهای لاجوردین این جزیره می خزیدند. در حین لذت بردن از منظر زیبای فوق در جوار و مدخل باغ این ویلا بودیم که یکمرد مندرس اروپایی نما با کلاه سفید خالص بر سر نمودار شد و پرسید «فکر می کنم اینها جناب حضرت همایونی شهزاده ایوب خان اند که از آمدن شان «به هانگ کانگ -م» از طریق روزنامه ها خبر شدم؟» دگروال وایت قدم پیش گذارده و جواب

^{۱۷} - Pearl River Delta

^{۱۸} - Qing dynasty

^{۱۹} - Lord Kadourie

^{۲۰} - Junk Boats : نوعی از کشتی های بادبان دار چینیایی با سبک باستانی آن دیار که حتی امروز هم مورد استفاده قرار دارند. اصطلاح «جنک» میتواند در برگرنده معانی مختلف باشد مانند کشتی ایکه روانه بحر است، باربری، کشتی سفر های راحت دریایی، زندگی در خارج و غیره. این اصطلاح مأخوذ از کلمه چینیایی «چان» به معنی کشتی و در اصل به مفهوم کشتی سفری است. - م

دادند « به گمانم شما باید آقای قدوری مالک این ویلا باشید!» آقای قدوری ضمن خنده قهقهه خود گفت « آقایان! حدسیات ما در واقع حقیقت دارند، میتوانم حضرت همایونی، و دگروال و داکتر فیتزجرالد و همراهان را به کاشانه محقر خود دعوت نمایم؟» راهرو مفروش به سنگهای مرحله دار و گامی، بطرف باغ سر سبز با بوته های رنگین، و تخت یا تراس نهایت فراخ مشرف بر خلیج کوچک منتهی میشد. مستخدمین لارد قدوری بدون فوت وقت شربت لیمو و انواع مختلف میوه های حاره ای آوردند. ما در زیر سایه بان چینیایی بروی چوکی های سفید نزدیک درخت بید نشستیم. بعد از صحبت های مختصر و معرفت با هم، مهماندار بی نهایت مهمان نواز ما به شهزاده گفت « حضرت همایونی، بی نهایت افتخار دارم که شخصاً شما را روبرو می بینم، هر چند دیدار ما برحسب یک اتفاق خوب بوقوع پیوسته معهداً خدا را شکر گذارم و مطمئنم که ذات او وسیله این ملاقات اتفاقی را از قبل برایم مرتب ساخته بود. من منحصراً یک تاجر این شهر عالی و خوب به شما خوش آمدید می گویم. مسرت نصیبم خواهد شد تا فاتح میوند را به مثابه قهرمان ملل شرق خرسند ساخته باشم.» ایوب خان با شکسته نفسی و فروتنی گفت « آقای قدوری عزیز، ما همه مسرت داریم که یکی از تاجران بزرگ شرق را که اتفاقاً از کشوری می بینم که هم بما نزدیک و هم عزیز است. میخواهم بدانم که رمز موفقیت شما در یکی از مدنیت های عظیم و باستانی شرق دور در چه است؟ لطفاً بما بگوئید که چین حالا در چه موقعیتی است و در مقطع فعلی کدام سمت روان است؟» «حضرت همایونی، من اصلاً از بغداد، عراق استم. پدرم نیز تاجر بود و تقریباً سه دهه قبل با خانواده خود به این جزیره رسید. وی ده سال قبل فوت کرد و از آن زمان به بعد من مسئولیت کمپنی صادراتی و وارداتی ما را دارم. باید علاوه کنم، بعد از اینکه برتانوی ها مالکیت هانگ کانگ را تصاحب کردند، صلح و ثبات به این جزیره آمد و با اجازه دادن به تجارت آزاد، برتانوی ها به ظهور طبقه بومی اجازه داد تا صاحب مالکیت جایداد های بی نهایت قیمت و گرانبها شوند و هم از پنج قاره جهان به مهاجرین اجازه دادند تا در این جا پایگیر و جایگزین شوند. همانطوریکه جناب همایونی شما مطلع استید چین با آغاز از قرن هفدهم بوسیله خاندان سلطنتی کینگ اداره می شد و اساس آنرا اقوام جورچن «منچوریایی های» شمال و خارج از دیوار بزرگ چین گذاشته بودند. خاندان سلطنتی مینگ و مردم جنوب سرانجام دست بدست هم داده و این حاکمیت سطنتی را معزول ساخت، حاکمیت بدست منچوریایی ها که با جنرالان مینگ جنوب همدست شده بودند افتاد. این گذار و تحول به قیمت جان و مرگ بیست و پنج میلیون انسان که اکثریت شان خرده کشاورز و کارگران روستایی بودند تمام شد. «هان» های جنوب چین که اکثریت بودند عقیده کنفوسیوزم و حاکمیت منچو ها را پذیرفتند. زد و خورد ها میان منچو ها و هان های خاندان مینگ و تأسیس و ایجاد اختیارات شخصی بوسیله جنرالهای جنوبی « فئودال سالاری» تا به قرن نهم در حالت دوام و سقوط ادامه یافت. قدرتهای استعماری غربی با دیدن ضعف رو به تزاید امپراتوری کینگ سعی کردند که چین را بین هم تقسیم کنند. جنگ افیون یا جنگ تریاک با امپراتوری برتانیه در نتیجه تقاضای طولانی و پایدار تریاک در مارکیت های چین که در هندوستان زرع می شد بوقوع پیوست و خواهان افزایش تجارت تریاک به مارکیت های چینیایی بودند. یک حرکت مذهبی به ظاهر عیسوی برهبری «پادشاه جنتی» (هانگ ژیوکوان^{۲۱}) دست به شبخون زده و یک بر سوم حصه خاک چین را برای یک دهه تاراج نمود که سر انجام طی جنگ سوم نانکینگ^{۲۲} در سال ۱۸۶۴م بدست کینگ سرکوب و بیست میلیون انسان دیگر در آن کشته شد. در غیابت و نبود یک اردوی نیرومند مرکزی، جنگسالاران با استفاده از نیروی نظامی شان در ولایات تحت کنترل شان حکومت می راندند. ظهور امپراتوری جاپان خود بخود جاپان را به یک قدرت استعماری مبدل ساخت و بالای منچوریا و کوریا حمله آور شد. در سالهای ۱۹۰۰م یک سازمان مخفی چینیایی « انجمن مشت های نیکو کار و هم آواز^{۲۳}» بر علیه انتشار نفوذ جاپان و غرب از شمال دست به قیام زد. کاروانهای کشتی جنگی بلیانگ^{۲۴} چینیایی در جنگ اول (سینو - جاپان^{۲۵}) (۱۸۹۴ - ۱۸۹۵ م) کاملاً

^{۲۱} - "Heavenly King" Hong Xiuquan

^{۲۲} - Third Battle of Nanking

^{۲۳} - Society of the Righteous and Harmonious Fists'

^{۲۴} - Chinese Belyang Fleet

^{۲۵} - First Sino-Japanese War

در هم شکستند. تلاشها برای اصلاح حکومت پیکنگ «بیجینگ» که بوسیله امپراتور گوانخو^{۲۶} به راه افتاده بود بدست آخرین امپراتور خانواده سلطنتی کینگ، امپراتور دواگر^{۲۷} طی کودتای نظامی جنرالانش بر هم زده شد. در جواب به قیام «مشت زنها» که قبلاً بدان اشاره کردم، نیرو های متحده جاپان، روسیه، فرانسه، جرمنی، ایتالیا، امریکا و استرالیا با در هم کوبیدن لشکر امپراتوری کینگ، پیکینگ را از محاصره رهایی بخشیدند. پروتوکول معروف به بوکسر^{۲۸} جنگ را پایان بخشید. در پاسخ به مظالم یاد شده در داخل امپراتوری کینگ و تهدیدات دول استعماری یک حرکت بنیادین اصلاحی بنام «جنبش تقویت خودی» رویدست گرفته شد. ولی مقاومت دربار کینگ و ضعف متداوم چین باعث شد تا شاگردان، مأمورین رسمی جوان و افسران نظامی دست بهم داده و حاکمیت خاندان سلطنتی کینگ را به پایان رساندند و این حرکت راه را بطرف جمهوریت باز کرد. در این روز ها این دسته به اطراف افکار انقلابی داکتر سن ییت سن^{۲۹} جمع شده اند. حضرت همایونی آرزومندم با چنین شرح طولانی شما را خسته نه ساخته باشم، اگر چنین شده باشد معذرت مرا بپذیرید.» شهزاده افغان در جواب گفتند «آقای قدوری شما نه تنها هوشیار و یک تاجر موفق استید بلکه یک ناظر تیز هوش تاریخ هم استید. توضیحات شما در رابطه با تاریخ برای من در واقع یک روزنه بود تا در مورد مبارزات تاریخ معاصر چین علیه طرز اداره نا بهنگام فئودالیزم، زد و خورد های نیرو های داخلی و مداخلات خارجی چیز های زیادی بیاموزم. ما از لحاظ نفوس ملت کوچکی استیم ولی باز هم در مقطع فعلی با عین مشکلات و منازعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دست و گریبان استیم و همین مسیر را طی می کنیم. لطفاً خاطر جمع باشید که من از صحبت عالمانه شما پیرامون تاریخ چین لذت بردم. خستگی را بجایش بگذارید که من درسهای از تاریخ یک امپراتوری دیگر آموختم. آقای قدوری عزیز! تاریخ برای من جلوه گر مجموع و یا به قول دیگر قریب به مجموع دانش جوامع بشری است؛ تاریخ برای من، علم «درک» انسان بصورت عام، و بصورت خاص «خرد» ملت ها و جوامع بشریست. ما همه از مهمان نوازی بی نهایت پر سیلقه و معلومات تان در باره خودتان و چین مشکوریم. ما از شما بی اندازه سپاسگزاریم و برای شما، و خانواده معزز تان صحت دوامدار، خوشبختی و سعادت متداوم آرزومندیم. شما و خانواده تان در پشت و پناه خداوند باشید.»

این مستعمره برتانوی با موقعیت ستراتیژیک خود سابق با داشتن نفوس بومی نامتراکم خود بزودی توانست به مرکز تجارت جهانی مبدل شود. دکانهای مزدهم شبیه کاشانه ها و سرکهای تنگ آن نماد بقایای مدنیت باستان است ولی سرک ملکه^{۳۰} با داشتن یک تعداد مغازه ها لوکس خیلی اروپایی ناماست. ازدحام خریداران را اکثراً مهاجرین چینی، اروپایی - آسیایی و یک تعداد اروپائیان تشکیل میدهد. کنتون (گواندونگ^{۳۱})، که پدرم از آن طی سال ۱۸۳۰م دیدار نموده بود، ولایتیست که دلتای دریای مروارید و جزیره هانگ کانگ راهشانرا بطرف بحر جنوب چین باز می کنند. هانگ کانگ نقش مهم تجارتي در تریاک تولید شده هند داشت که از همین مجرای تجارتي وارد چین میشد.

دوک و گورنر برای ضافیت خدا حافظی ما زحمت بی بدیل را متقبل و مهمان نوازی بی مثال را از خود به ما نشان دادند. همانگونه که از سنگاپور با شان و دبدبه حرکت کرده بودیم اینبار هم به عین شکل بوسیله کشتی مسافربر جاپانی (کواچی مرو^{۳۲}) بطرف توکیو با شکوه و جلال برتانوی روانه بحر شدیم.

^{۲۶} - Emperor Guanxu

^{۲۷} - Empress Dowager

^{۲۸} - Boxer Protocol

^{۲۹} - Dr. Sun Yat-sen

^{۳۰} - Queen's Road

^{۳۱} - Canton (Guandong)

^{۳۲} - Kowachi-Maru

بخش هشتم

سفر ما بوسیله کشتی جاپانی «کواچی مرو»^{۳۳} بطرف توکیو شش روز را در بر گرفت، سرانجام کشتی ما به بندرگاه ژرف رسیدیم؛ صبح روز آفتابی سه شنبی بود که درست ساعت ۱۰ بجای روز به لنگرگاه رسیدیم. وزیر امور خارجه، شاروال توکیو، چندین تن از جنرالان و آدميرال ها و سائر افسران بلند رتبه به استقبال ما آمده بودند. از اینکه حکومت برتانیه این سفر را سفر رسمی عنوان نکرده بود، بنابراین سلامی توپ به عمل نیامد، تنها دسته موزیک با موزیک نظامی شان ما را خوش آمدید گفت. چیزی بی نهایت دلچسپی که در این میان بوقوع پیوست حضور تعداد زیادی از خبرنگاران مجلات و روزنامه ها بود که بالای ما چون مورچه ریختند، عکس می گرفتند و تقاضا میکردند تا با فاتح میوند مصاحبه نمایند. در اسرع وقت متوجه شدم که من نه تنها طیب شخصی شهزاده ام بلکه در عین حال سخنگوی مورد اعتماد او نیز هستم و آنهم بخاطریکه در میان همراهان شهزاده هیچ کس بزبان انگلیسی، فرانسوی و هسپانوی بلد نبود. ما را به مهمانخانه شهنشاهی واقع در یک باغ گلزار جاپانی بردند که مستخدمین، پیشخدمتان و آشپزان جاپانی غذای دلخواه شهزاده افغان را از قبل آماده نموده بودند. افغانها بشمول شهزاده علی الرغم دیدن مزه یکتعداد غذا های غیر صحتی در هانگ کانگ و غذا های روی سرک چینیایی که دیگر مانع آزمودن چشایی غذا ها برایشان شده بود، قبلاً فرصت نیافته بودند تا لذت غذا های جاپانی را احساس کنند. افغانها از خوردن صدف قابل خوردن بحری، خرچنگ سرخ «لابستر»، خرچنگ و یا هر نوع ماهیان صدفی خود داری میکردند و تنها به خوردن انواع ماهیان ساده بعبارت دیگر ماهیان بدون صدف و قشر اکتفا کردند. سردار شجاع یکی از عمو زاده های شهزاده که یکی از همراهان ما بود برایم گفت که طبق سنن اسلامی خوردن همه انواع لاشخوران بحری و زمینی «مکروه» اند، و خوردن آن توصیه نه شده ولی خوردن آن گناهی ندارد! بهر صورت دلم برایشان سوخت، و من حق کافی از خرچنگ سرخ، خرچنگ، ماهیان صدفی، صدف دو پله بی آبهای شیرین و گوشت های صدف های بخار داده شده در شرق را گرفتم و خوردم!

در مهمانسرا ما با دگروال هیوم و تورن دلمر^{۳۴} که افسران نظامی و اتشئه نیرو های دریایی برتانوی بودند آشنا شدیم که بوسیله سفیر مؤظف شده بودند تا شهزاده و همراهانش را به فابریکات، لنگرگاه ها و سائر جا های مورد علاقه شان همراهی کنند. طی اقامت ما در توکیو تنها یکبار امپراتور میجی^{۳۵} را با یک نگاه اجمالی دیدیم که بر اسب سفیدش سوار و مردم در برابرش با سر های خمیده زانو زدند و هرگز سر شان بلند نمیکردند تا چهره «امپراتور آفتاب» را نه بینند. افغانها از من پرسیدند که آیا این مردم به امپراتور خود سجده می کنند؟ در جواب گفتم «اینها یک رسم کهن چندین قرنه دارند که بر قرار کردن تماس چشم با چشم با امپراتوران به مثابه گناه و بی احترامی پنداشته میشود.» دولت برتانوی بنابر دلایل نامعلوم به شهزاده افغان اجازه نداد تا با امپراتور شرف یاب شوند.

بعد از خواب شبانه راحت که سخت به آن نیاز داشتیم سفیر برتانیه سر کلاود مکدونالد^{۳۶} به افتخار شهزاده افغان ضیافت مجلل و بزرگی را به سطح دولتی ترتیب داده بودند. سفارت برتانیه یک تعمیر پر کشش و جذاب سه منزله به سبک ویکتوریایی بود که یک باغ زیبای انگلیسی در محوطه خود داشت. در این ضیافت مجلل و شاهانه سر کلاود در لباس پر شان و شوکت نظامی برتانوی حضور یافت، وی فارغ پوهنتون سندهرست^{۳۷} بود، فیه های نقره نین و طلائی در اطراف پطلون او جلوه افروز و جاکت سرخ به تن داشت که با دو ردیف مدال های افتخاری جنگهای افریقای جنوبی، زنجیر^{۳۸} «تانزانیا - م» و مصر و هم مدالهای مربوط به تأمین واگذاری هانگ کانگ در کنوانسیون دوم پیکینگ مزین بود.

^{۳۳} -Kowachi-Maru

^{۳۴} - Colonel Hume and Captain Dalmer

^{۳۵} - Emperor Meiji

^{۳۶} - Sir Claude MacDonald

^{۳۷} - Sandhurst

^{۳۸} - Zanzibar

سر کلاود، مردی قد بلند در سنین پنجاه سالگی هایش بود، بروت نصوراری رنگ «انگلیسی مآبانه» مستقیم و جالب داشت که نوک های آن راساً تا به بناگوشهایش میرسید. مقام سفارت در توکیو با استخدام او به صفت اولین سفیر امریکا به جاپان در سال ۱۹۰۵م آغاز یافت. بعد از صرف نان شام در سالون بسیار کلان سفارت، یک دسته کوچک هنری، رقص هنر نمایانه تیاتری کبوی جاپانی را که نمایشگر جنگ روس - جاپان بود به نمایش گذاشتند و نشاندهنده از بین رفتن مملکت کشتی جنگی روس بعد از سفر طولانی آن از بحیره بالتیک به بحیره جنوب چین و لنگرگاه آرتور بود. صحنه اول آرامانه با نمایش صحنه بحر خموش با آوای حزن انگیز و نرم نی «توله» آغاز شد. ناگهان صدا های بلند نی های جاپانی به صدا در آمدند که منادی دخول کشتی جنگی بالتیک روسی از دور ها بود و بعد ناگهان صدای مهیب و خیلی بلند توپها، فریاد انسانها، فریاد بلند ناقوسها، صدای انفجارات و ترق و تروق آتشبازی در همراهی با رقص کبوی به صدا در آمدند و به آن جان بخشید. صحنه بعدی صدای بهم خوردن شدید فلزات که نمایانگر شمشیر جنگی بود، فریاد کودکان و زنان از میدان جنگ که سربازان روس آنها را زیر آتش گرفته بودند، صدای تفنگها و ماشنیدار ها بود. در صحنه آخری آدمیرال توگو «نلسن شرق»^{۳۹} با تصاویر رسم شده دسته کشتی ها جنگی، کشتی های سریع السیر، کشتی های ویرانگر، کشتی های شفاخانه دار، کارگران معادن ذغال سنگ، کشتی های ترمیماتی و ترانسپورتی با تصویر امپراتوری میجی که شمشیر سمورای بدست و آنرا به دست آدمیرال توگو می دهد روی صحنه ظاهر شد. بعد داستان عشقی که جوهر نمایشنامه را می سازد وارد صحنه میشود که در آن نشان داده میشود که آدمیرال در عروسی یک ملاح خود با یک زن قهرمان میدان جنگ، شرکت جسته و مدال جاپانی را بر سینه تازه داماد جاپانی نصب می کند و بالای آن برکت می افشانند.

صحنه آخر چنان هیجان انگیز و پر هلهله بود که مهمانان و حتی سر کلاود و شهزاده ایوب خان را مجبور کرد که بی محابا به پا بیایند، و من از زمان شروع صحنه های کبوی تا ختم آن مصروف ترجمه شرح تحریری نمایشنامه از روی متن انگلیسی آن بودم. شهزاده از رهبر دسته هنری نمایشنامه این تیاتر تشکری کرد و یک پاکت را برایش داد، در واقع تحفه او به هنرمندان بود، و بعد رویش را بطرف سر کلاود گشتانده و گفت «جنابعالی، نه تنها اینکه بمن افتخار یک ضیافت خیلی مجلل و عالی را بخشیدید بلکه از طریق نمایشنامه کبوی بمن تفهیم کردید که تنها و تنها من از برندگان جنگ در برابر یکی از ابر قدرتهای "بازی بزرگ" نیستم بلکه آدمیرال تاگو و کونت نوگی هم فتح قابل ستایش را در برای بازیگر دیگر "بازی بزرگ" نصیب شده است. لفظاً تشکر قلبی من و همراهانم را بخاطر مهمان نوازی خیلی پر سلیقه و پرشکوه تان بپذیرید. خداوند یار و یاور جناب شما باشند.»

تقسیم اوقات سه هفته بعدی ما بوسیله دگروال هیوم، تورن دلمر و آقای تکاساکی^{۴۰} از وزارت امور خارجه جاپان تنظیم و ترتیب شد، آقای تکاساکی نه تنها رهنما بلکه ترجمان شهزاده هم بودند. هر سه رهنمای ما قبل از قیل شرح پلان سیر حرکت ما و دیدن از توکیو را نوشته بودند. بعد از چند روز استراحت، آقای تکاساکی مرکز بزرگ فروشات «مجمع بزرگ مغازه ها»، کتابخانه، موزیم و باغ وحش مشهور را بما نشان دادند. اساس کتابخانه شهنشاهی در سال ۱۸۷۲م گذاشته بود که خیلی تازه بود و نیز اولین تعمیری به سبک غربی بود. موزیم ایدو - توکیو^{۴۱} در حاشیه شهر ریوگوکو^{۴۲} موقعیت داشت. بعد از عبور از پل چوبی تاریخی که در سال ۱۶۰۳م ساخته شده بود، داخل نمای شهر سه صد ساله دوران ایدو شدیم و چنان زیبا ساخته شده بود که وقتی کسی تازه وارد آن شود با منظره زیبا و باز سازی تمام نمای تیاتر کبوی و خانه های خیلی قدیمی غیر پخته جاپانی روبرو میشود، یکتعداد این خانه ها حتی از خانه های ساخت امروز شهر تفاوت ندارند. جالبترین چیزی که با آن مواجه شدیم آن بود که مردم شهر ملبس با لباس عصر امروز با دیدن ما به دور ما حلقه میزدند، و این صحنه مرا بیاد همان جاپانی برد که ما غربی ها با آن آشنا استیم، یعنی خانمها با ردا های کیمونوی^{۴۳} ابریشمی رنگین برنگ

^{۳۹} - Nelson of the East

^{۴۰} - Mr. Takasaki

^{۴۱} - Edo-Tokyo

^{۴۲} - Ryogoku

^{۴۳} - kimonos : کیمونو: چین های آستین گشاد مردانه و زنانه جاپانی - م

روشن، پیراهن های موجدار و غلطان با شال کمربندان با آستین های گشاد که بنام تموتو^{۴۴} یاد میشود و گیسو های آرایش شده زیبا. این زنان درست مثل پروانه های رنگین معلوم می شدند و مرا بیاد نمایشنامه اوبرای پوچینی^{۴۵} «بانو پروانه» انداخت که آنرا در لندن تماشا کرده بودم. لباس مردان همان لباس عنعنوی پطلون کشال و گشاد و بالاپوش های دراز بود. همچنان یک تعداد افراد را در یونیفورم های نظامی دیدم درست مثل اینکه ترکیبی از یونیفورم جرمن و انگلیس را ساخته باشند. یکروز مکمل ما به دیدار از اولین باغ وحش جاپانی سپری شد، باغ وحش یونو^{۴۷} در سال ۱۸۷۲م ساخته شده است و نیز یک تعمیر پگودا گونه ی پنج منزله «عبادتگاه های بودایی» چای خانه داشت که عمر آن تقریباً به سال ۱۶۳۱م بر می گشت. در عقب این باغ وحش موزیم تاریخ طبیعی موقعیت داشت که کار اعمار آن تا حال جاری بود. از تاریخ های که ما جمع آوری کردیم متوجه یک نکته شدیم و آن اینکه بیشترین تعمیرات از زمان آغاز حکمروایی امپراتور میجی اعمار شده و این زمانست که پیشرفت های سریع ساینسی و تکنالوژیکی غرب گرایانه در این جا بدون اینکه تغییری در کلتور عنعنوی جاپان بمیان آورده شود، آغاز شده بود.

اولین ملاقات ما با قهرمانان جنگ روس - جاپان زمانی صورت گرفت که آدمیرال کبیر توگو ما را به قصر مجلل خود دعوت نموده بودند. آقای تکاساکی ما را از مهمانسرای دولتی درست ساعت نهه بجه صبح با خود گرفتند، و ما را زمانی غافلگیر ساخت که ما را در اولین موتر ساخت جاپان که بوسیله کوموسوک ساخته شده بود سوار کرد، این موتر تا اندازه شبیه موتر های فورد مودل (تی) ماست که در سال ۱۹۰۸م بعد از کار مونتاژ آن بیرون بدر آمد. ما همه به آقای تکاساکی بخاطر اولین موتر ساخت و تولید جاپان تبریکی گفتیم. مسلماً که آوردن موتر عمل قصدی بود تا ما را در مورد رشد سریع انکشاف صنعتی جاپان اثرگذار سازند. موتر براق سیاه با خرام آرام و آهسته وارد سرک منتهی به قصر آدمیرال شد. ما در موتر شش سیته که دریور آن یونیفورم خاص به تن داشت با حسادت می خندیدیم. موتر پطرولی ما را با صدای مهیب و دود برخاسته از پایپ دود کش «ایگزاست» با تکان های مکرر به پیش کشنده خود درست مثل صدای توپهای کشتی جنگی که توپ را حین آتش تکان میدهد به پیش می کشاند. حین سواری موتر آقای تکاساکی معرفی مختصر سوانح آدمیرال توگو را بما داد. موصوف گفت «حضرت همایون و اکثریت شما شاید آگاه نه باشید و یا از حوادث تاریخی بوقوع پیوسته خبر نباشید که جاپان امروزی را شکل و سیمای معاصر داده است. من در پوهنتون هارورد ماساچوست در فاکولتة علوم سیاسی درس خوانده ام و بخاطر درک درست از فرهنگ، ملت و سیستم حکومتداری با اهمیت تاریخ آن آشنایی دارم. جنگ نهایت طولانی به پایان رسید و امپراتور میجی آخرین حکومت شوگنیت^{۴۸} جنرال باکوفو^{۴۹} را در سال ۱۸۶۷م بر انداخت. با رسیدن آدمیرال توگو به کیوتو، امپراتور حکومت شهنشاهی را اعلان کرد. بخاطر باید داشت که معنی نام پایتخت توکیو به معنی پایتخت شرقی است که بعد از تقریباً دوره هفتصد ساله شوگونیت ها آمده است، حکمرانی ولایات و ولسوالی ها که اکثراً به وسیله جنرالهای نیرومند، و اکثراً فرزندان سامورای ها بودند، در سال ۱۸۶۸م به پایان رسید. پایتخت از شهر شهنشاهی کیوتو به ایدو «یک قریه کهن ماهی گیری» انتقال داده شد و امپراتور میجی آنرا توکیو مسمی ساخت.

^{۴۴} - tamoto

^{۴۵} - Giacomo Puccini : Puccini جاکومو پوچینی : موسیقی دان ایتالی - م

^{۴۶} - Madame Butterfly

^{۴۷} - Ueno Zoo

^{۴۸} - Shogunate

^{۴۹} - Bakufu

«توگو هیهاچیرو^{۵۰} فرزند یکی از سمورای ها تحصیلات نظامی بخش نیرو های دریایی خود را در انگلستان از ۱۸۷۱ - ۱۸۷۸م تکمیل کرد. توگو در طی جنگ سینیو - جاپان^{۵۱} که میان سالهای ۱۸۹۴ - ۱۸۹۵م میلادی بوقوع پیوست منحصیث کپیتان کشتی سریع السیر نانیوا^{۵۲} خیلی شهرت یافت. کپیتان توگو بعد از جنگ یالو^{۵۳} به رتبه آد میرال ارتقاء یافت. بعد از آن جنگ، چین هرگز جرئت نکرد که با جاپان در بحر روبرو شود. جالب اینست که در اخیر قرن هجده بود که جاپان درگیر رقابت بود و بر نیروی بحری چین، و نیروهای بحری فرانسه در بحر پاسیفیک تفوق یافت. طی این مدت، چین چنان بیک «امپراتوری نزار^{۵۴}» مبدل شد که در آستانه تقسیم میان قدرت های استعماری مانند فرانسه، جرمنی، پرتگال، هالند، انگلستان، امریکا و جاپان قرار گرفت. ما با کوریا و منچوریا درگیر جنگ شدیم و همینجا بود که منافع ما با روسیه در معرض تصادم قرار گرفت.

«جنگ روس - جاپان (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ م) زمانی آغاز شد که آد میرال توگو ستر درستیز دسته های نیرو های مشترک بحری شهنشاهی جاپان بود و در بحیره سیاه در بندر آرتور با نیرو های بحری روسیه وارد جنگ شد. اوه، لطفاً مرا ببخشید، حال تقریباً بخانه آد میرال رسیده ایم. صحبت هایم را بعداً با یکمقدار شرح بیشتر جنگهای مشهور ادامه خواهم داد که جاپان را در شرق دور به قدرت بزرگ بالا برد.»

ادامه دارد



^{۵۰} - Togo Heihachiro

^{۵۱} - Sino-Japanese

^{۵۲} - Naniwa

^{۵۳} - Battle of Yalu

^{۵۴} - 'sick empire'